



ماضی بعید

فیلم‌های علمی‌تخیلی

فضانوردان

ارباب جمشید



◀ علی‌رضا محمودی

اگر دستاورد بهرام عظیمی در انیمیشن تهران ۱۵۰۰ را تنها‌ترین و مهم‌ترین دستاورد علمی‌تخیلی و همچنین ترکیبی زنده انیمیش سینمای ایران بدانیم که مهران مدیری و هدیه تهرانی را در قرن نیامده و دورانی تجربه‌نشده ترسیم می‌کند، چنته سینمای ایران از تخیل درباره آینده همچون جیب مفلس خالی است. توقع از سینمای ایران برای ساختن فیلم‌هایی که همه جهان‌ش‌نا در زمان و لا در مکان باشد، بیشتر از آنجای‌آید که وضعیت تولید در سینمای ایران که ملی است و استودیویی نیست فراموش کنیم. سینما در ایران با توجه به نیازهای مصرف‌کنندگان فیلم ایرانی دوباره تعریف‌شده و فیلمسازان ایرانی تلاش کرده‌اند به روش‌های شخصی و گروهی تجربه زیسته ایرانی را در فیلم‌ها منعکس کنند اما حاصل فیلم‌ها به اندازه نیازها متنوع نیست. ساخت دنیایی سراسر خیالی که براساس یافته‌های علمی امکان وقوع آن در آینده وجود دارد. در حالی که سینماگران ایرانی برای ساخت فیلم تلخ راهی جنوب شهر و برای ساخت فیلم راهی شمال شهر می‌شوند، توقع جور کردن سفر به کرات دیگر و کهکشان‌های دیگر از آنها شاید عیب به‌نظر برسد اما محاله داستان‌ها امکانات چندان درست نیستند. دفاتر تولید فیلم عامه‌پسند در کشور همسایه ترکیه در حالی که امکانات تولید در دفاتر مستقر در خیابان یشیل‌چام استانبول بیشتر از ارباب‌جمشید تهران نبود، تجربه چندین فیلم علمی‌تخیلی در کارنامه خود دارند. آنها ساخت آثاری مشابه جنگ‌ستارگان و سوپرمن را تجربه و سعی کرده‌اند راهی برای ساخت متناسب این نوع آثار برای مصرف بیشتر مخاطبان تیرک فراهم کنند. در سینمای ایران تلاش‌های پراکنده برای ساخت فیلم‌های علمی‌تخیلی بیشتر در راستای اقبال از شعبده‌بازی و تردستی در میان مردم بوده تا ساختن فیلم و راه‌انداختن چرخه تولید. مثلاً ۲ اقتباس از رمان اچ.جی.ولز و ساخت ۴فیلم مردانمرئی توسط اسماعیل کوشان و فریال پهباز در دهه‌های ۴۰ و ۷۰ نشان می‌دهد که اگر همه‌چیز بیشتر واکنشی به وضعیت فیلم‌های موجود است تا تولید براساس برنامه‌های تولید سالانه یک استودیو. فراموش نکنیم که ژانر با دستور و حمایت راهمی‌افتد و تنوع ژانری بیشتر از تولید محصول مصرف است. مردم اگر دوست داشته باشند آینده را در آینه سینمای ایران ببینند، حتماً آن را سفارش می‌دهند. توقع تخیل در میان سینماگران ایرانی فعلاً بساط در خلایز و غرقه در ایران‌مال راهمی‌افتد و کسی هم شاکي نیست.

◀ ناصراحمدی

حسین نمازی اسمال با «شه‌سوار» در بخش سودای سیم‌رغ جشنواره چهل‌ودوم حضور دارد که به اعتقاد خیلی‌ها بسیار به فیلم قبلی او یعنی «شادروان» شباهت دارد. در این دو فیلم، شما هم در «شادروان» و هم در «شه‌سوار» به مقوله مرگ پرداخته‌اید. مرگ چقدر دغدغه ذهنی شماست؟ من فیلمی نمی‌سازم که بخواهم در آن حرفی بزنم. این واقعیتی است. قطعاً باورها و روحيات هر کسی می‌ریزد در فیلمش. قصه‌ای من را درگیر می‌کند و آن قصه را می‌سازم. بحث مرگ هم دغدغه انچهانی من نیست که همیشه ذهنم را درگیر کند، منتها احساس می‌کنم مرگ بخشی از زندگی است و بالاخره دیر یا زود اتفاق می‌افتد و آن کجا معلوم قسمت شیرین زندگی نباشد. عموماً فکر می‌کنیم مرگ قسمت تلخ زندگی است، ولی من همیشه این سؤال را از خودم می‌پرسم اتفاقاً کجا معلوم که قسمت شیرین زندگی نباشد. وقتی قرار است با آن مواجه شویم، حداقل دوست دارم در آثار خودم خیلی مواجهه راحت و ساده‌ای با آن داشته باشم.

جدا از آثارتان که طبیعتاً از نگاه شما نشأت گرفته، اما شما هم این قدر پذیرای مرگ هستید؟ بله، چون شخصاً ۳بار تال مرگ رفته‌ام. به اجبار برایم قضیه‌ای پذیرفتنی شد که به هر حال با آن مواجه می‌شوی. دوست ندارم مرگم در سن بالا باشد و مرگی معمولی باشد. دوست دارم مرگی باشد که به دعای زندگی بدهد. مثلاً وقتی یک آتش‌نشان می‌میرد، کلی آدم زنده می‌مانند. این نوع مرگ خیلی باشکوه است. حالا اگر تعداد آدم‌هایی که از مرگ آدم زندگی می‌گیرند بالا باشد، خیلی جالب می‌شود.

در واقع یک مرگ قهرمانانه را می‌پسندید.

بله، چرا که نه. وقتی که قرار است بمیری، حداقل چند نفر زنده بمانند با مرگت. این طوری خیلی جذاب است.

خیلی‌ها بر خلاف شما دوست دارند تا سن بالا زندگی کنند.

حدی دارد دیگر. البته هیچ وقت ناامید نیستم در زندگی. در همه برهه‌های زندگی‌ام لذت برده‌ام و می‌برم. ولی به جایی برسد که سرخورده نباشی و به لحاظ بدنی سرحال باشی و در بستر بیماری نیفتاده باشی. وقتی قرار است آخرش همه‌مان برویم، به‌نظرم این طوری بهتر است.

فیلمسازی هست که در نگاه به مرگ تحت تأثیرش باشید؟

واقعیش الان چیزی در ذهن‌وول می‌خورد، ولی به زبانت نمی‌آید. فکر می‌کنم فیلم‌هایی بوده که من را خیلی تحت تأثیر قرار داده با مرگ. به هر صورت نگاه آدم‌ها به مقوله مرگ عموماً نگاه درستی نیست. این کشف من است البته. از آدم‌هایی که تجربه مرگ لحظه‌ای را داشته‌اند می‌شنوید که مرگ



گفت وگوبا حسین نمازی کارگردان فیلم شه‌سوار

امید به زندگی

در طبقه پایین بیشتر است

مرگ و مشکلات اقتصادی خانواده‌ای از طبقه پایین نقش پررنگی دارد. بیشتر گفت‌وگوی ما هم با نمازی راجع به همین ۲ مفهوم مرگ و طبقه بود. نمازی می‌گوید او حالا حالا‌ها با طبقه‌ای که در فیلم‌هایش به آن می‌پردازد کار دارد و معتقد است این طبقه را باید درست نشان داد.

یک چیز دیگر است، نه آن چیزی که مافکر می‌کنیم. احساس می‌کنم مرگ مثل از خواب پریدن است.

شما در «شادروان» و «شه‌سوار» به طبقه‌ای پرداخته‌اید که سخت زندگی می‌کنند و به دشواری از بس معاش برمی‌آیند. به‌نظرتان رابطه‌ای بین مرگ و طبقه وجود دارد؟ می‌تواند وجود داشته باشد. ولی اتفاقاً فکر می‌کنم طبقه پایین امیدشان به زندگی بیشتر است.

چطور؟

شما نگران کن، الان افسردگی در کدام طبقه بیشتر است؟ فکر نمی‌کنم در طبقه پایین باشد. چرا؟ چون با اتفاقات کوچک خوشحالند. طرف ماشینش از پیکان تبدیل به پراید شود، یک سال پربارش بس است. یک میل می‌خرد، از یک تلویزیون عوض می‌کند، تا مدت‌ها خوشحال است. حقوقش ۲ میلیون بالا می‌رود، کیف می‌کند. این تجربه میدانی من است. نمی‌خواهم بگویم درست است یا غلط. ولی امیدهایش دست‌یافتنی‌تر است. در طبقه بالاتر از متوسط، مثلاً یک میلیارد در می‌گوید خوش نمی‌گذرد. چرا؟ چون هر آنچه را می‌خواسته به‌دست آورده. با آرزوهایش اینقدر بزرگ می‌شود که دیگر دست‌یافتنی می‌شوند. یا در طبقه متوسط نگاه کن، چشم‌وهم‌چشمی وجود دارد. طرف خانه و زندگی دارد، ولی درگیر این است که چرا ویلا ندارد، چرا فلان ماشین را ندارد. در طبقه متوسط به‌بالا سیری وجود ندارد، به‌خاطر سبک زندگی مادر چند دهه‌اخیر ولی خوشحالی طبقه پایین شدنی‌تر است.

خب، چون طبقه پایین از خیلی ملزومات و نیازهای اولیه زندگی محروم است، با کوچک‌ترین چیزی شاد می‌شود.

بله، به همین دلیل نمی‌گویم این درست است یا غلط. با توجه به شرایط زندگی‌اش، با چیزی کوچک خیلی سریع خوشحال می‌شود. امید به زندگی در این طبقه بیشتر است به‌نظرم من.

نگاهی که به طبقه در این دو فیلم‌تان دارید، حاصل تجربه شخصی و زندگی خودتان است یا نه، صرفاً پرداختن به ایسن آدم‌ها برای‌تان مهم است؟

من هیچ‌وقت بی‌پولی‌ای شبیه شخصیت فیلم‌هایم نکشیده‌ام. خانواده‌ام یک خانواده متوسط بود که در بحث روزمره مشکلی نداشتیم، ولی حالا آرزوهایی بود که گاه برآورده می‌شد و گاه نمی‌شد. ولی در مدرسه و بین دوستانم خیلی آدم‌های این شکلی می‌شناختم، مثلاً بین دوستانم کسی

بود که در زمستان گالشی پا می‌کرد که پشت پاشنه‌اش پاره شده بود و با پند دوخته بودند و معمولاً هم جوراب نداشت و با همان گالش فوتبال بازی می‌کرد و مهمانی می‌رفت. آدمی می‌شناختم که هر روز تخم‌مرغ می‌خورد، چون چیز دیگری نداشتند، کبدش به مشکل خورده بود و صورتش پرچوش بود. آدمی در مدرسه می‌دیدم که خوراکی زنگ تفریحش نان و رب بود. من اینها را دیدهام و همین الانش هم می‌بینم. من در کرج زندگی می‌کنم، شهری که فاصله محله مرفاش با محله‌ای که رفاه اقتصادی ندارد، یک خیابان و یک بلوار است. من اتفاقاً تمام کارهایم مثل آرایشگاه‌رفتن و خرید را در همین محله‌های پایین انجام می‌دهم. صبح بلند می‌شوم با موتور می‌روم در این محله‌های گرم و با آدم‌هایش دوستی و رفاعت می‌کنم. عموماً هم نمی‌دانند که من فیلمسازم. من در فقهه‌خانه‌هایی می‌روم دیزی و املت می‌خورم، که کارگرهای می‌آیند. لذتی که از آنجا می‌خورم... را در این فیلم نشان می‌دادم. درست است که نستین و خوراک خوردن می‌برم، هیچ‌وقت یک رستوران گران به من نمی‌دهد. شاید این به سبک زندگی من برمی‌گردد که از اول از تجملات خوشم نمی‌آمده. کلاً این آدم‌ها را خیلی خوب می‌شناسم، تکیه کلام‌ها و لباس پوشیدن‌شان را. خیلی وقت‌ها لباس‌هایشان را می‌خورم و در آرشیم‌نگه می‌دارم تا جایی استفاده کنم. به هر حال این هم علاقه‌مندی من است. فکر می‌کنم اگر بتوانم فیلم بسازم، حالا حالا‌ها این طبقه کار دارم.

پس همچنان فیلم‌های دیگر‌تان هم در همین حال و هواست؟

بله، فیلم‌نامه جدیدی که دارم می‌نویسم، در مورد همین طبقه است. این طبقه درست معرفی نشده. همین الان دست شما را می‌گیرم و می‌برم به فلان محله که خانه‌هایش با ارزان‌ترین متربال ساخته شده، ولی بسیار خوش سلیقه چیده شده. لباس آدم‌هایش کهنه، اما تمیز است. ما این را در ست نشان نداده‌ایم. شما یک طبقه‌ای را مدام می‌زیند تو سرش. چه اتفاقی می‌افتد؟ اینها سر خوردگی ایجاد می‌کند و یواش یواش طرف به‌خودش می‌گوید، من چقدر بدبختم، پس بروم حقم را بگیرم و می‌تواند هر فاجعه‌ای رخ بدهد.

از این نقد نمی‌ترسید که بگویند می‌خواهید در فیلم‌تان فقر را بزرگ کنید و شرایط بد را قابل قبول جلوه دهید؟ اینها برای من تاریکی ندارد. مثلاً برای «شادروان» هم زیاد دیدم که نوشتند در تقدس فقر. من این را پشت سر گذاشتم. عده‌ای آدم در این مملکت هستند که به هر دلیلی در یک جبر اقتصادی قرار گرفته‌اند و نمی‌توانم کاری برایشان بکنم. فقط می‌توانم به آنها امید بدهم و بگویم به‌رغم اوضاع بدت به چیزهای خوب زندگی‌ات نگاه کن. من حرفم این است، و گرنه به‌نظرم فقر تقدسی ندارد. روایت هست، فقر که از در می‌آید تو‌ها: در دیگر ایمان بیرون می‌رود. نمی‌شود فقر را تقدیس کرد، ولی شرایط طوری است که نمی‌شود حداقل داشته‌های این آدم‌ها را به آنها یادآوری نکرد.

بم یعنی خدمت به مردم

نمایش فیلم احمد در برج میلاد با استقبال مواجه نشد

فیلم «احمد» به کارگردانی امیر عباس ربیعی یکی از آثار بحث‌برانگیز جشنواره امسال بود. فیلمی که نمایش‌اش در برج میلاد با استقبال همراه شد و در نشست رسانه‌ای‌اش هم تقریباً همه عوامل اصلی فیلم حاضر بودند.

احمد مدیر تراز جمهوری اسلامی است

امیر عباس ربیعی کارگردان: مدتی پیش، شروع به مطالعه پیرامون شهید احمد کاظمی کردم و در پژوهش‌هایم صفحه‌های پرخوردم که درباره حضور این شهید در بیم و فعالیتش نوشته بود. از همان جا قلاب من روی این داستان گیر کرد. زیرا احساس کردم این قصه نیاز امروز ماست. به‌واقع احمد کاظمی مدیر تراز جمهوری اسلامی است.

چالش‌بزرگ

تینو صالحی بازیگر نقش احمد کاظمی: این نقش چالش‌بزرگی برای من بود. در شروع کار آقای ربیعی به من کمک کردند و اطلاعاتی را در اختیار من گذاشتند. با هم بررسی کردیم و تمرین‌های طولانی و خوبی داشتیم تا بتوانیم نقش را آماده کنیم. از توماج هم تشکر می‌کنم. یکی از سخت‌ترین کارها می‌شناختم که هر روز تخم‌مرغ می‌خورد، چون چیز دیگری نداشتند، کبدش به مشکل خورده بود و صورتش پرچوش بود. آدمی در مدرسه می‌دیدم که خوراکی زنگ تفریحش نان و رب بود. من اینها را دیدهام و همین الانش هم می‌بینم. من در کرج زندگی می‌کنم، شهری که فاصله محله مرفاش با محله‌ای که رفاه اقتصادی ندارد، یک خیابان و یک بلوار است. من اتفاقاً تمام کارهایم مثل آرایشگاه‌رفتن و خرید را در همین محله‌های پایین انجام می‌دهم. صبح بلند می‌شوم با موتور می‌روم در این محله‌های گرم و با آدم‌هایش دوستی و رفاعت می‌کنم. عموماً هم نمی‌دانند که من فیلمسازم. من در فقهه‌خانه‌هایی می‌روم دیزی و املت می‌خورم، که کارگرهای می‌آیند. لذتی که از آنجا می‌خورم... را در این فیلم نشان می‌دادم. درست است که نستین و خوراک خوردن می‌برم، هیچ‌وقت یک رستوران گران به من نمی‌دهد. شاید این به سبک زندگی من برمی‌گردد که از اول از تجملات خوشم نمی‌آمده. کلاً این آدم‌ها را خیلی خوب می‌شناسم، تکیه کلام‌ها و لباس پوشیدن‌شان را. خیلی وقت‌ها لباس‌هایشان را می‌خورم و در آرشیم‌نگه می‌دارم تا جایی استفاده کنم. به هر حال این هم علاقه‌مندی من است. فکر می‌کنم اگر بتوانم فیلم بسازم، حالا حالا‌ها این طبقه کار دارم.

فیلم‌نامه‌ای که بارها بازنویسی شد

رضا محبی‌نوری نویسنده: در فرایند فیلم‌نامه، باید بیش از ۷۰ درصد به شخصیت پردازی تمرکز کنیم. متن، ساختار و اسکلتی دارد که اگر به دل نویسنده ننشیند یعنی قوام آن قصه شکل نگرفته است. «احمد» درباره قصه تلخ زلزله بیم است و ما باید وجوه شهید کاظمی مانند مردم‌داری، هبیت، مهریانی و... را در این فیلم نشان می‌دادم. درست است که نمی‌توان تمامی ابعاد شخصیتی این شهید را نشان داد اما تلاش کردیم تا حدودی بخش‌هایی از هبیت و عطفوت ایشان را باز نماییم.

ساخت موسیقی برای سرزمین مادری

مسعود سخاوت‌دوست آهنگساز: کرمان سرزمین مادری من است و هنگام زلزله‌بیم، در کرمان دانشجوی بودم و باید بگویم که این حادثه دلخراش شبیه قیامت بود. لحظه‌ای چشم‌ما خشک نمی‌شد و به قامت‌اشک می‌ریختم. بیش از این، بخشی از آن نتیجه نمی‌توان فرایند تولید انیمیشن را با فرایند تولید فیلم مقایسه کرد. حسینی دیگر کارگردان این اثر درباره تکنیک ساخت این انیمیشن توضیح داد: تکنیک اصلی

بزرگانی که برای مردم جنگیدند

حبیب‌والی‌نژاد تهیه‌کننده: از تک‌تک عوامل تشکر می‌کنم که برای این پروژه تلاش کردند. برای چنین پروژه دشواری، برخی از گان‌ها پای کار آمدند. حوزه هنری در طول این پروژه کنار ما بود و در کنار آن، سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران هم بسیار از ما پشتیبانی کرد. امروزه، خدمت به مردم ایران را وظیفه خودم می‌دانم. در این فیلم‌ها داریم از بزرگانی یاد می‌کنیم که برای مردم جنگیده‌اند. یکی از دوستان شهید احمد کاظمی خواب‌آور دیده‌بود که گفته بود: «بیم‌من را نجات داد.» بیم یعنی خدمت به مردم.



کوتاه‌تر از گزارش

۳ سال تلاش برای خلق انیمیشن ایرانی

نشست رسانه‌ای انیمیشن بیعی قهرمان به کارگردانی حسین صفارزادگان و میثم حسینی برگزار شد. در این نشست حسین صفارزادگان کارگردان، میثم حسینی کارگردان، محمد مهدی مشکوری تهیه‌کننده، مقدار اخوان نویسنده و پویا صفا آهنگساز حضور داشتند. محمد مهدی مشکوری تهیه‌کننده بیعی قهرمان در ابتدای این نشست عنوان کرد: اکنون در آرمش اینجا نشستیم اما یک عده در کیلومترها آن طرف‌تر شب‌های ناآرامی دارند. لطفاً ۳۰ ثانیه به احترام کودکان غزه سکوت کنیم. او ادامه داد: ایده این کار از زمانی شکل گرفت که سرپال دوبعدی بیعی در شبکه کودک پرمخاطب‌ترین برنامه این شبکه شد. ما سال ۹۶ این سریال را تولید کردیم و تا سال ۹۹ درگیر این سریال بودیم. این کار برای گروه سنی خردسال بود و ما به این فکر کردیم که برای این مخاطبان وفادار یک انیمیشن سینمایی بسازیم. این تهیه‌کننده تصریح کرد: گروه سنی نوجوان توقع میزان کیفیتی را از انیمیشن دارد که ما نمی‌توانیم این توقع را برآورده کنیم اما برای کودکان می‌توانیم یک کار خوب با رنگ و لعاب بسازیم. می‌دانم که شاید این ژانر برای این جشنواره خیلی مناسب نباشد زیرا بیعی قهرمان برای کودکان ساخته شده است. محمد مهدی مشکوری ادامه داد: تخصص تیم ما تولید سریال تلویزیونی برای کودک و نوجوان است. ژانر کودک در کشور ما بسیار محروم و مظلوم است اما شکر خدا جشنواره فجر امسال توجه ویژه‌ای به حوزه کودک و نوجوان داشت. او عنوان کرد: یک پروژه انیمیشن حدود ۳ تا ۳ سال زمان می‌برد و حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر را درگیر می‌کند. در نتیجه نقدی که به انیمیشن می‌شود باید با ملاحظه این شرایط خاص باشد. مشکوری تصریح کرد: ما بیعی قهرمان را با همکاری سازمان اوج ساختیم. حسین صفارزادگان کارگردان این انیمیشن گفت: فرایند تولید انیمیشن بسیار پیچیده است و تمام مراحل آن مهم است اما پرچالش‌ترین بخش انیمیشن، بخش مدیریت است. در نتیجه نمی‌توان فرایند تولید انیمیشن را با فرایند تولید فیلم مقایسه کرد. حسینی دیگر کارگردان این اثر درباره تکنیک ساخت این انیمیشن توضیح داد: تکنیک اصلی بیعی قهرمان سه‌بعدی است و یک فصل‌های دوبعدی هم برای نمک بیشتر به‌کار اضافه شده است. او ادامه داد: ما در ایران با نرم‌افزارهای محدودی کار می‌کنیم اما در همین پروژه‌ما از یک نرم‌افزار جدید برای مدیریت پروژه استفاده کردیم. شکر خدا جوانان ایرانی بسیار خلاق و توانمند هستند در همین پروژه همکاری بودند که اکنون در ایران نیستند. این موضوع از یک طرف باعث افتخار است و از طرفی باعث افسوس که این استعدادها دیگر در ایران نیستند. مقدار اخوان نویسنده بیعی قهرمان نیز در این نشست بیان کرد: سفارش داده شد که برای سریال بیعی فیلم بلند تهیه شود. برای نوشتن این متن به این فکر می‌کردم که یک بیعی چه کارهایی می‌تواند انجام دهد و چه کارهایی نمی‌تواند. هدف من این بود که بیعی قهرمان امید بدهد و به بچه‌ها بگوید که تلاش کنند تا به هر چیزی که می‌خواهند برسند. در همین راستا خرده‌داستان‌ها و شخصیت‌ها شکل گرفتند.